

## بررسی حکمت و خرد ساسانیان در کتاب العقد الفرید

مریم گریوانی، دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب، دانشگاه بیرجند

Garivani\_maryam@yahoo.com

محمد رضا عزیزی، استادیار زبان و ادبیات عرب، دانشگاه بیرجند

mohammadrazizi@birjand.ac.ir

### چکیده

حکمت اخلاقی ایرانیان، حضوری چشمگیر در فرهنگ و ادبیات عربی دارد. از جمله منابع عربی که سرشار از این طیف حکمت‌هاست، کتاب العقد الفرید اثر ابن عبد ربه اندلسی (متوفی ۳۲۸) است. حکیمانی چون اردشیر، انوشیروان، بزرگمهر و غیره بخش زیادی از سخنان حکمت‌آمیز را در منابع عربی و به ویژه در کتاب مذکور به خود اختصاص داده‌اند. دوره ساسانی از درخشان‌ترین دوره‌ها از نظر اندرزگویی و رواج سخنان حکمت‌آمیز بوده است. پادشاهان و وزیران ساسانی به سیاست-مداری و دوراندیشی در میان عرب‌ها زبانزد بوده‌اند و بسیاری از دانشمندان و مؤلفان عرب تحت تأثیر سخنان پندآمیز ایرانیان در آن دوره قرار گرفته‌اند و به ثبت و ضبط سخنانشان در آثار خود پرداخته‌اند. پژوهش حاضر به سخنان حکیمان ایرانی در دوره ساسانی در کتاب مزبور می‌پردازد و می‌کوشد سنت‌های اخلاقی رایج در ایران آن روزگار بررسی نماید. اهمیت پیگیری این حکمت‌ها وقتی بیشتر می‌شود که بسیاری از آن در فرهنگ ایرانی در سده‌های نخست اسلامی از بین رفته، اما از رهگذر ترجمه در ادبیات عربی باقی مانده است.

واژگان کلیدی: حکیمان ایرانی، دوره ساسانی، العقد الفرید.

### ۱. مقدمه

قدیمی‌ترین کتاب فارسی که به ایران و تاریخ آن پرداخته، فارسنامه ابن بلخی در نیمه اول قرن ششم است و در سده‌های بعد ابو العباس احمد ابی الخیر زرکوب شیرازی، مؤلف کتاب شیرازنامه، در حدود سال ۷۳۴هـ.ق به کاوش درباره سرزمین ایران پرداخته و به نوعی از فارسنامه ابن بلخی پیروی کرده است. ابن بلخی درباره پارس و پارسیان از پیامبر نقل کرده است «پیغمبر را علیه السلام پرسیدند کی چرا قرون چون عاد و ثمود و مانند ایشان زود هلاک شدند و ملک پارسیان دراز کشید با آنک آتش پرست بودند پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت لانهم عمروا فی البلاد و عدلوا فی العباد یعنی از بهر آنک آبادانی در جهان و دادگسترنند در میان بندگان خدای عز و جل» (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۵).

در منابع قدیم عربی، سخن از فارس و پادشاهان و حکیمان آن تنها به تاریخ پیدایش آن‌ها منحصر نشده، بلکه نقل سخنان پادشاهان و وزیران و حکیمان ایرانی جایگاه ویژه داشته است. ابن عبد ربه (متوفی ۳۲۸هـ)، مؤلف کتاب *العقد الفرید*، نیز سخنان فراوانی از حکیمان ایرانی و فارسی در جای، جای کتاب *العقد الفرید* گنجانده است. اما آیا منظور از فارس در منابع و کتاب‌های عربی استان فارس کنونی است یا این واژه، اطلاق دارد و مقصود از آن، تمام ایران است؟ به نظر می‌رسد «فارس» در متون عربی، تمام ایران و فرهنگ ایرانی را در ذهن عرب‌زبانان تداعی می‌نماید اما وقتی سخن از دوره هخامنشی و ساسانیان در ادبیات عربی می‌شود و به بزرگانی مانند اردشیر (۲۴۱-۲۲۶م)، انوشیروان (۵۷۸-۵۳۱م)، خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۰م) و وزیران با کفایتی مانند بزرگمهر (سده ۶ میلادی) اشاره می‌شود،

بیشتر فضای فرهنگی آن قلمرو از ایران را تصویر می‌کند و به ویژه آن که مرکزیت فرهنگی و مذهبی ساسانیان نیز در فارس قرار داشته است.

دکتر معین نیز در حاشیه کتاب برهان قاطع اشاره کرده است پارس در اصل نام یکی از اقوام جنوبی ایران است که مقر ایشان نیز پارس نام داشته که در دوره قبل از اسلام، از این قوم دو خاندان بزرگ هخامنشی و ساسانی به پادشاهی ایران رسیده‌اند و فارس مغرب پارس است. (برهان، ۱۳۳۲، ج ۱: ۳۴۹).

## ۲.۱. اردشیر

اردشیر بن بابک بنیان‌گذار حکومت ساسانی در یکی از روستاهای اصطخر به دنیا آمد (طبری، بی‌تا: ۲۲۱) و به پادشاهی ملوک الطوائفی پایان داد و حکومتی مستقل را در ایران ایجاد کرد. وی شهر استخر فارس را به عنوان پایتخت خود قرار داد. این شهر تا پایان دوره ساسانی از عظمت والایی برخوردار بود تا اینکه در دوره اسلامی با حمله اعراب ویران شد و عظمت و شکوه آن به شهر شیراز منتقل گردید. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به، نجمی، شمس الدین. مختاری، اشکان، ۱۳۸۹: ۳۰۷-۳۲۲) از اقدامات اردشیر، کوره اردشیر خوره و شهر جور (فیروز آباد کنونی) را بنا نهاد. (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۲) ابن بلخی سرزمین پارس را قبل از اسلام به پنج کوره (منطقه) تقسیم کرده است که یکی از این کوره‌ها، کوره اردشیر بن بابک است و پایتخت هر پنج کوره، استخر بوده است و شیراز را جزء شهرهای کوره اردشیر به شمار آورده است. (همانجا)

پندها و وصایای بسیاری درباره عدالت‌ورزی اردشیر در منابع عربی و به ویژه در کتاب *العقد الفرید* به این پادشاه ساسانی نسبت داده شده است از جمله سخنانی که ابن عبد ربّه از اردشیر روایت کرده، پندهای وی به فرزندش است: «قال أردشیر لابنه: یا بنی! إنَّ المُلکَ و العَدْلَ أخوان لا غَیَ بأحدِهما عن الآخر، فالملکُ أسُّ و العَدْلُ حارسٌ. و ما لم یکن له أسٌّ فمهدومٌ، و ما لم یکن حارسٌ فضائعٌ. یا بنی! اجعل حَدیثکَ مع أهل المَراتب، و عطیتکَ لأهل الجهاد، و بشرک لأهل الدین، و سیرکَ لمن عناه ما عناکَ من ذوی العقول» (۱۹۹۰، ج ۱: ۳۸). اردشیر به پسرش گفت: فرزندم! عدالت و پادشاهی قرین یکدیگرند و یکی از دیگری بی‌نیاز نیست. پادشاهی پایه و اساس است و عدالت، نگهدارنده است. هر چه را اساس نباشد، نابود گردد و هر چه نگهدارنده نباشد، تباهی گیرد. فرزندم! روی سخنت با صاحبان مقام و عطا و بخششت را بر اهل جهاد و بشارتت را بر اهل دین و رازت را بر کسی که آنچه که تو را به رنج می‌اندازد او را به رنج اندازد، قرار بده!

از دیگر سخنان اردشیر که در آن عدالت‌پیشگی وی به چشم می‌خورد: «قال أردشیر لأصحابه: إنَّی إنما أُمَلِّکُ الأجسادَ لا النِیاتِ و أحکمُ بالعَدْلِ لا بالرِّضا و أفحصُ عن الأعمالِ لا عن السِّرائِرِ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۱: ۴۰). اردشیر به یارانش گفت: من تنها بر تنهای شما فرمانروایی می‌کنم نه بر نیت‌هایتان و از روی عدالت حکمرانی می‌کنم نه از روی رضایت و کارهای شما را مورد تفحص و جست و جو قرار می‌دهم نه ضمیرهایتان را.

متأسفانه این سخن اردشیر، در سده‌های بعد، در منابع عربی رفته رفته، اصالت ایرانی خود را از دست داده و ابن منقذ (متوفی ۵۸۴) در *لباب الأدب* از «بعض ملوک العجم» نقل کرده است (ابن منقذ، ۱۹۳۵: ۳۸) و راغب اصفهانی (متوفی ۵۰۲هـ) در محاضرات الأدبا تنها به نقل از «بعض الملوک» بسنده کرده است (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۲۱۲).

لطف و کرم اردشیر نسبت به رعیت در بسیاری از سخنان اردشیر به چشم می‌خورد. ابن عبد ربّه نقل کرده است: «کتب أردشیر إلى رعیتته: من أردشیر المؤیدِ مَلکِ المُلوک و وارثِ العُظماءِ إلى الفقهاءِ الذین هم حَمَلَةُ الدین، و الأساورَةُ الذین هم حَفَظَةُ البیضة، و الکُتَّابُ الذین هم زینَةُ المَمَلکة، و ذوی الحرثِ الذین هم عِمَادُ البلادِ: السَّلامُ علیکم، فَإِنَّنا بِحَمْدِ الله إِلَیکم سالمونَ فَقدْ وَضَعنا عن رعیتنا بِفَضْلِ رَأفَتنا بِها إتاوتها المُوَظَّفَةُ علیها، و نحن مع ذلک کاتبون بوسیةِ فاحفظوها: لا تَسْتَشعروا الحِقْدَ فیدَهمکم العدو، و لا تَحْتکرُوا فیشمَلکم القحطُ، و تزوجوا فی الأقاربِ

فإنه أَمْسُ لِلرَّحِمِ وَ أُثْبِتُ لِلنَّسَبِ، وَ لَا تَعْدُوا هَذِهِ الدُّنْيَا شَيْئاً فَإِنَّهَا لَا تُبْقَى عَلَى أَحَدٍ، وَ لَا تَرَفُّوْهَا فَإِنَّ الْآخِرَةَ لَا تُدْرِكُ إِلَّا بِهَا» (۱۹۹۰، ج ۱: ۵۸).

این نامه اردشیر به رعیتش در عهد اردشیر آمده و امام شوشتری آن را این گونه ترجمه کرده است: «از اچاردشیر، درخشنده موبد، شاه شاهان، جانشین بزرگان به فقیهان که بار دین را بر دوش دارند و اسواران که نگهداری کشور با ایشان است و دبیران که آرایه دولت‌اند و کشاورزان که آبادکننده روستاهایند درود بر شما باد. خدا را سپاس که ما تندرست‌ایم و از روی نیکخواهی باجی را که بر رعیت بود، برداشتیم اینک اندرزهایی برایتان می‌نویسم: کینه جویی مکنید تا دشمن بر شما چیره نشود. انبارداری مکنید تا گرانی بشما روی نیورد. در خویشان زناشویی کنید که تبار را بهتر نگه دارد و خویشاوندی را نزدیکتر سازد. این جهان را به چیزی مگیرید که بر کسی پایدار نیست و از آن پاک دل مکنید که به خوشبختی جهان دیگر جز به این جهان، نتوان رسیدن» (بابکان، ۱۳۴۸: ۱۰۳-۱۰۴).

سخنی حکیمانه در مذمت نادانی از اردشیر را این چنین آورده است: «قال أردشیر: حَسْبُكُمْ ذُلَالَةٌ عَلَى عَيْبِ الْجَهْلِ أَنَّ كُلَّ النَّاسِ تَنْفَرُ مِنْهُ وَ تَغْضَبُ أَنْ تُنْسَبَ إِلَيْهِ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۲: ۳۴۹). در عهد اردشیر نیز آمده و این گونه ترجمه شده: «شما را در بدی نادانی همین بس که هیچکس نادانی را بخود نمی‌پسندد و اگر او را بآن نسبت دادید، خشمگین شود» (بابکان، ۱۳۴۸: ۱۰۴).

ابن عبد ربّه در برتری ادب به شیوه پرسش و پاسخ از اردشیر روایت کرده است: «قیل لأردشیر: الأَدَبُ أَغْلَبُ أَمْ الطَّبِيعَةُ؟ فَقَالَ: الأَدَبُ زِيَادَةٌ فِي العَقْلِ، وَ مَنبَهُةٌ لِلرَّأْيِ، وَ مَكْسَبَةٌ لِلصَّوَابِ، وَ الطَّبِيعَةُ أَثْلَكُ، لِأَنَّ بِهَا الاعتِقَادَ، وَ نَمَاءَ الغِرَاسَةِ، وَ تَمَامَ الغِذَاءِ» (۱۹۹۰، ج ۲: ۴۱۳). به اردشیر گفته شد: تربیت و تهذیب چیره‌تر است یا سرشت و فطرت آدمی؟ (منظور فطرت خود انسان بدون تربیت)، گفت: تربیت، فزونی عقل است، باعث هوشیاری و موجب هوشیاری و موجب حقیقت‌جویی است اما سرشت آدمی، قدرتمندتر است، چرا که، عامل اعتقاد و رشد و بالندگی نهال وجود و تغذیه به وسیله طبیعت صورت می‌گیرد.

توقیعاتی در *العقد الفرید* از اردشیر روایت شده که عدالت‌پیشگی وی در این توقیعات موج می‌زند و برخی از این توقیعات در عهد اردشیر نیز آمده است: «وَقَعَ أردشیرُ فِي أَرْزَمَةَ عَمَتِ المَمْلَكَةِ: مِنَ العَدْلِ أَنْ لَا يَفْرَحَ المَلِكُ وَ رَعِيَّتُهُ مَحْزُونُونَ. ثُمَّ أَمَرَ فَرَّقَ فِي الكُورِ جَمِيعَ مَا فِي بُيُوتِ الأَمْوَالِ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۴: ۲۱۰). سبزیان پور این توقیع از اردشیر را ذیل عنوان «عشق و محبت به مردم» آورد است و این گونه ترجمه کرده است: «اردشیر در بحرانی که کشور را فرا گرفت نوشت: عدالت این است که شاه در حالی که مردم غمگین هستند، شاد نباشد سپس دستور داد هر چه در بیت المال بود در روستاها تقسیم کردند» (سبزیان پور، ۱۳۸۹: ۱۳۶).

ابن عبد ربّه توقیعی زیر در جلد دوم زمانی که اردشیر به پادشاهی رسید ذیل سخنرانی او آورده است (۱۹۹۰، ج ۲: ۱۰۵) و در جلد چهارم ذیل عنوان «توقیعات عجم» از کسری روایت کرده است: «وَقَعَ كَسْرِي فِي رُقْعَةٍ مَلْحٍ: طُوبَى لِلْمَمْدُوحِ إِذَا كَانَ لِلْمَلْحِ مُسْتَحَقًّا، وَ لِلدَّاعِي إِذَا كَانَ لِلْإِجَابَةِ أَهْلًا» (همان، ج ۴: ۲۱۰).

در عهد اردشیر آمده: «چون اردشیر نخستین سخنرانی خود را بر خواند یکی به پا خاست و او را ستود. اردشیر چون سخن او را شنید گفت: خوشا بحال ستوده اگر سزاوار ستایش باشد و خواهنده اگر سزاوار پذیرش» (بابکان، ۱۳۴۸: ۱۲۲).

در ادامه دو توقیع دیگر را آورده که در عهد اردشیر نیز آمده است: «كَتَبَ إِلَيْهِ مَتَنَصِّحٌ: إِنَّ قَوْمًا مِنْ بَطَانَتِهِ اجْتَمَعُوا لِلْمُنَادِمَةِ، وَ فَعَابُوهُ وَ تَلَمَّوْهُ. فَرَفَعَ: لئن كَانُوا نَطَقُوا بِألسِنَةٍ شَتَّى لَقَدْ اجْتَمَعَتْ مَسَاوِيَهُمْ عَلَى لِسَانِكَ، فَجُرْحَكَ أَرْغَبُ، وَ لِسَانِكَ أَكْذَبُ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۴: ۲۱۰) و این گونه ترجمه شده است: «پندگونمایی به او نوشت: گروهی به بدگویی تو پرداخته‌اند. اردشیر زیر نامه او نوشت: اگر ایشان با زبانهای پراکنده بدی گفته‌اند، تو همه آنچه را گفته‌اند در نامه خود فراهم آورده‌ای. زخم تو شگفتی آورتر و زبانت دروغگوتر است» (بابکان، ۱۳۴۸: ۱۱۹).

«رَفَعَ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْ بَطَانَتِهِ رُقْعَةً يَشْكُونَ فِيهَا سُوءَ حَالِهِمْ. فَوَقَعَ: مَا أَنْصَفَكُمْ مَنْ إِلَى الشَّكِيَّةِ أَحْوَجَكُمْ؛ ثُمَّ فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَا وَسَعَهُمْ وَ أَغْنَاهُمْ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۴: ۲۱۰). در عهد اردشیر این توقیع ذیل سخنان اردشیر آمده و این گونه

ترجمه شده: «دسته‌ای از پیرامونیان اردشیر از بدی حال خود شکایتی باو نوشتند. اردشیر در زیر آن نوشت: آنکه شما را نیازمند کرده تا شکایتی نویسد انصاف نداده است؛ سپس مالی میان ایشان پخش کرد و آن‌ها را بی‌نیاز گردانید» (بابکان، ۱۳۴۸: ۱۱۸).

## ۲.۲. انوشیروان

دوره پادشاهی انوشیروان مطلع درخشان‌ترین دوره عهد ساسانی است. فردوسی در جای جای شاهنامه از وی با نام (انوشه‌روان یعنی جاویدان روان) نام برده و کریستین سن (محقق ایران‌شناس دانمارکی) در کتاب معروف خود *ایران در زمان ساسانیان*، لقب پادشاه فیلسوف را برای او به کار برده است. (۱۳۶۸: ۵۷۲) «تیسفون پایتخت دولت شاهنشاه در عهد خسرو اول (انوشروان) منتهای وسعت خود رسید» (همان، ۵۰۶) مشهورترین بنایی که در دوره پادشاهان ساسانی ساخته شده، یعنی طاق کسری یا ایوان کسری را در داستان‌ها به انوشیروان نسبت داده‌اند. (همان، ۵۱۵)

ابن عبد ربّه سخنان پندآمیزی از وی نقل کرده از آن جمله، درباره حُسن ظنّ به خداوند روایت کرده است: «كَتَبَ أَنْوَشِرَوَانُ إِلَى مَرَاذِيْتِهِ: عَلَيْكُمْ بِأَهْلِ الشَّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ، فَإِنَّهُمْ أَهْلُ حُسْنِ الظَّنِّ بِاللَّهِ» (۱۹۹۰، ج ۱: ۱۲۰). انوشیروان به مرزبانانش نوشت: به افراد شجاع و سخاوتمند توجه داشته باشید به خاطر اینکه آنان به خداوند خوش گمان هستند.

در بخشی دیگر از *العقد الفریء*، این سخن با تفصیل بیشتری از کسری نقل شده است: «كَانَ كِسْرَى يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِأَهْلِ السَّخَاءِ وَالشَّجَاعَةِ، فَإِنَّهُمْ أَهْلُ حُسْنِ الظَّنِّ بِاللَّهِ تَعَالَى، وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْبِخْلِ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِمْ مِنْ ضَرَرٍ يُخْلِيهِمْ، وَ مَدْمَةٌ النَّاسِ لَهُمْ، وَ إِطْبَاقُ الْقُلُوبِ عَلَى بُغْضِهِمْ، إِلَّا سَوْءَ ظَنِّهِمْ بَرَبِّهِمْ فِي الْخَلْفِ لَكَانَ عَظِيمًا» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۱: ۲۴۵-۲۴۶). «به افراد شجاع و سخاوتمند توجه داشته باشید زیرا آنها حسن ظن به خداوند دارند و اگر افراد بخیل، ضرر بخل و سرزنش و نفرت مردم شامل آنها نمی شد و فقط سوء ظن به خدا را داشتند همین مصیبتی عظیم برای آنها بود» (سبزیان پور، ۱۳۸۹ الف: ۷۹).

در جلد دوم، به صورت پرسش و پاسخ درباره اندازه بردباری از انوشیروان نقل شده: «سُئِلَ كِسْرَى أَنْوَشِرَوَانُ: مَا قَدْرُ الْجِلْمِ؟ فَقَالَ: وَ كَيْفَ تَعْرِفُ قَدْرَ مَا لَمْ يَرَ كَمَالَهُ أَحَدٌ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۲: ۲۶۴). از خسرو انوشیروان سؤال شد: ارزش بردباری چقدر است؟ گفت: چگونه می‌شناسی ارزش آنچه را که کمالش را کسی ندید.

ابن عبد ربّه، پرسش و پاسخی میان انوشیروان و موبد را، درباره برترین چیزها روایت کرده است: «قَالَ أَنْوَشِرَوَانُ لِلْمُوبِدِ، وَ هُوَ الْعَالِمُ (بِالْفَارَسِيَّةِ): مَا كَانَ أَفْضَلَ الْأَشْيَاءِ؟ قَالَ: الطَّبِيعَةُ النَّقِيَّةُ تَكْتَفِي مِنَ الْأَدَبِ بِالرَّائِحَةِ، وَ مِنَ الْعِلْمِ بِالْإِشَارَةِ، وَ كَمَا يَمُوتُ الْبَذْرُ فِي السَّبَاخِ، كَذَلِكَ تَمُوتُ الْحِكْمَةُ بِمَوْتِ الطَّبِيعَةِ. قَالَ لَهُ: صَدَقْتَ، وَ نَحْنُ لِهَذَا قَلْدَنَّاكَ مَا قَلْدَنَّاكَ» (۱۹۹۰، ج ۲: ۴۱۳). انوشیروان به موبد و آن، همان دانشمند است، (در فارسی) گفت: برترین چیزها چیست؟ گفت: سرشتی پاک که از ادب، نسیمی و از دانش اشاره‌ای آن را کفایت می‌کند و همانطور که بذر در زمین سنگلاخ می‌میرد، حکمت با مرگ سرشت و فطرت می‌میرد. انوشیروان به او گفت: راست گفتی، بنابراین ما از تو پیروی می‌کنیم تا زمانی که تو از ما پیروی می‌کنی.

ذیل عنوان "توقیعات عجم" درباره مالیات از انوشیروان روایت کرده است: «وَقَعَ أَنْوَشِرَوَانُ إِلَى صَاحِبِ خِرَاجِهِ: مَا أُسْتَعْرَزَ الْخِرَاجُ بِمَثَلِ الْعَدْلِ، وَ لَا اسْتَنْزَرَ بِمَثَلِ الْجَوْرِ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۴: ۲۱۰). این توقیع در عهد اردشیر آمده و این گونه ترجمه شده: «خراج ستون کشور است که با داد افزایش گیرد و با ستم کاهش» (بابکان، ۱۳۴۸: ۱۱۴).

ابن عبد ربّه توقیعاتی را نیز ذیل توقیعات قبل آورده که به انوشیروان منتسب گردیده است و در این سخنان نمونه پادشاهی عدالت گستر است: «وَقَعَ فِي قِصَّةِ رَجُلٍ تَطَلَّمَ مِنْهُ: لَا يَنْبَغِي لِلْمَلِكِ الظُّلْمَ، وَ مِنْ عِنْدِهِ يُلْتَمَسُ الْعَدْلُ، وَ لَا الْبِخْلُ، وَ مِنْ عِنْدِهِ يُتَوَقَّعُ الْجُودُ؛ ثُمَّ أَمَرَ بِاحْضَارِ الرَّجُلِ وَ قَعَدَ مِنْهُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُوبِدِ» (۱۹۹۰، ج ۴: ۲۱۱). در نامه مردی که از او دادخواهی کرده بود، نوشت: بر پادشاه شایسته نیست ظلم کند، تا اینکه از حضورش طلب عدل گردد و نه بخل ورزد تا از حضورش طلب جود و بخشش گردد؛ سپس دستور داد مرد را حاضر کنند و او را در مقابل موبد نشانند.

«وَقَعَ فِي قِصَّةِ مَحْبُوسٍ: مَنْ رَكِبَ مَا نُهِىَ عَنْهُ حَيْلَ بَيْتِهِ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهَى» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۴: ۲۱۰). در نامه زندانی نوشت: کسی که سوار شود آنجا که از آن نهی شده چاره‌ای میان او و میان آنچه به آن میل و رغبت دارد نیست.

«رَفَعَ إِلَيْهِ بَعْضُ خَدَمِهِ رُفْعَةً يُخْبِرُهُ فِيهَا بِكَثْرَةِ عِيَالِهِ، وَ سُوءِ حَالِهِ، فَعَرَفَ كِذْبَهُ، فَوَقَعَ: إِنَّ اللَّهَ خَفَّفَ ظَهْرَكَ فَتَقَلَّتَهُ، وَ أَحْسَنَ إِلَيْكَ فَكَفَّرْتَهُ، فَتُبَّ إِلَى اللَّهِ يَتَّبُ عَلَيْكَ» (همانجا). یکی از خدمتکارانش نامه‌ای به او نوشت و او را از تعداد زیاد خانواده‌اش و وضعیت بدش آگاه کرد، دروغ او را دانست، پس نوشت: همانا خداوند پشت تو را سبک کرد پس او را سنگین کردی و با تو به نیکویی رفتار کرد پس او را ناسپاسی کردی، به سوی پروردگارت توبه کن! توبه تو را می‌پذیرد.

«وَقَعَ فِي قِصَّةِ رَجُلٍ سَعَى إِلَيْهِ بِبَاطِلٍ: بِاللِّسَانِ احْفَظْ رَأْسَكَ» (همانجا). در نامه مردی که سعی در بیهوده‌گویی داشت نوشت: با زبانت سرت را حفظ کن.

«وَقَعَ فِي قِصَّةِ رَجُلٍ ذَكَرَ أَنَّ بَعْضَ قَرَابَةِ الْمَلِكِ ظَلَمَهُ وَ أَخَذَ مَالَهُ: لَا تَصْلِحَ الْعَامَّةُ إِلَّا بِبَعْضِ الْحَيْفِ عَلَى الْخَاصَّةِ، فَإِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَبْحَثُكَ جَمِيعَ مَا يَمْلِكُهُ. فَلَمْ يَنْظُرْ بَعْدَهَا أَحَدٌ مِنْ قَرَابَتِهِ» (همان). در نامه مردی که برخی از نزدیکان پادشاه به او ظلم کرده و دارایی‌اش را از او گرفته بودند نوشت: عامه مردم اصلاح نمی‌شوند مگر به وسیله بی‌عدالتی و زور گویی بر افراد خاص و اگر راستگو باشی تمام آنچه در تحت تملک دارم را بر تو جایز می‌دارم. پس بعد از آن کسی از ستم نزدیکانش شکایت نکرد.

## ۲.۳. بزرگمهر

بزرگمهر حکیم وزیر با تدبیر خسرو انوشیروان پادشاه دوره ساسانی است. کریستین سن وی را با برزویه طیب که رئیس اطباء دربار خسرو انوشیروان بوده یکی دانسته (۱۳۶۸: ۵۵۴) و گاهی وجود بزرگمهر را افسانه‌ای بیش ندانسته- اند. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به، آذری، ۱۳۵۳: ۱۴-۱۴۹). پژوهشگری ایرانی در باب این مسئله تحقیقاتی انجام داده و معتقد است بزرگمهر حکیم و برزویه طیب هر دو یک شخص است. (دری، ۱۳۸۸: ۳۳).

ابن عبد ربّه از او سخنان حکیمانه‌ای، در موضوعات مختلف نقل کرده است، از جمله سخنان وی درباره بی‌ثباتی دنیا آورده است: «قَالَ بُزْرَجْمَهْرُ الْفَارِسِيُّ: إِذَا أُقْبِلْتَ عَلَيْكَ الدُّنْيَا فَانْفِقْ مِنْهَا فَإِنَّهَا لَا تَبْقَى» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۱: ۲۴۵). اگر دنیا به تو روی آورد، از آن انفاق کن که آن، باقی نمی‌ماند.

سخن پندآمیزی از بزرگمهر را که به طریقت خردمند اشاره دارد این گونه بیان داشته: «قَالَ بُزْرَجْمَهْرُ: لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُنْزَلَ بِلْدًا لَيْسَ فِيهَا خَمْسَةٌ: سُلْطَانٌ قَاهِرٌ، وَ قَاضٍ عَدْلٌ، وَ سَوَقٌ قَائِمَةٌ، وَ نَهْرٌ جَارٌ، وَ طَبِيبٌ عَالِمٌ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۲: ۲۲۶). بزرگمهر گفت: بر عاقل، شایسته نیست در سرزمینی که پنج ویژگی در آن نیست، فرود آید: پادشاه مقتدر، قاضی عادل، بازار پر رونق، رودخانه جاری، پزشک حاذق.

نکته تأسف برانگیز اینکه در اواخر قرن چهارم، این سخن پندآمیز اصالت ایرانی خود را از دست داده است و قرطبی (۳۶۸-۴۶۳هـ) در *بهجة المجالس* از حکما نقل کرده است (۱۹۸۱، ج ۳: ۱۳۷) و ابوحيان توحیدی در *البصائر و الذخائر* که به گفته مؤلف در بین سال‌های (۳۵۰-۳۶۵) نوشته شده، این سخن را بدون نام با تقلیل به چهار ویژگی این گونه آورده است: «قِيلَ: لَا يَنْبَغِي لِلْإِنْسَانِ أَنْ يَسْكُنَ بِلْدًا لَيْسَ فِيهَا أَرْبَعَةُ أَشْيَاءٍ: مَلِكٌ عَادِلٌ وَ مَاءٌ جَارٌ، وَ طَبِيبٌ عَالِمٌ، وَادٍ عَظِيمٌ» (۱۹۸۸، ج ۶: ۹۵).

ابن عبد ربّه حکمتی دیگر از بزرگمهر را ذیل پند قبل قرار داده است: «قَالَ أَيْضًا: الْعَاقِلُ لَا يَرْجُو مَا يَسْأَلُ مَا يَخَافُ مِنْعَهُ، وَ لَا يَمْتَنُّ مَا لَا يَسْتَعِينُ بِالْقُدْرَةِ عَلَيْهِ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۲: ۲۲۶). همچنین گفت: خردمند به آنچه او را از رسیدن به آن منع می‌کنند، امید نمی‌بندد و چیزی را که بر دست یافتن به آن، یاری نمی‌شود، به کار نمی‌گیرد.

همچنین از بزرگمهر نقل کرده است: «قَالَ بُزْرَجْمَهْرُ: أَفْرَةُ مَا يَكُونُ مِنَ الدَّوَابِّ لَا غِنَى بِهَا عَنِ السَّوْطِ، وَ أَعْفَى مَنْ تَكُونُ مِنَ النِّسَاءِ لَا غِنَى بِهَا عَنِ الزَّوْجِ، وَ أَعْقَلُ مَنْ يَكُونُ مِنَ الرِّجَالِ لَا غِنَى بِهِ مِنْ مَشْوَرَةِ ذَوِي الْأَلْبَابِ» (همانجا).

این گونه ترجمه شده: «خوش‌رفتارترین چهارپایان از تازیانه بی‌نیاز نیست و پاکدامن‌ترین زنان از ازدواج و خردمندترین مردان از مشورت» (العاکوب، ۱۳۷۰: ۷۴).

ابن عبد ربّه حکمتی از بزرگمهر را آورده است، با اشاره به این که بعد از کشته شدن وی در کمر بندش نامه‌ای یافت شد که در آن نوشته شده بود: «إِذَا كَانَ الْغَدْرُ فِي النَّاسِ طِبَاعًا فَالْتَفَعُ بِالنَّاسِ عَجْزًا، وَإِذَا كَانَ الْقَدْرُ حَقًّا فَالْجِرْصُ بَاطِلًا، وَإِذَا كَانَ الْمَوْتُ رَاصِدًا فَالْطَّمَأْنِينَةُ حُمَقًا» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۲: ۲۳۷). زمانی که حيله و مکر جز سرشت مردم شد پس اطمینان کردن به آنها ناتوانی است و چون تقدیر محقق شد حرص زدن بی‌فایده است و هنگامی که مرگ به کمین نشست پس آرامش و احتیاط، حماقت است.

ابن عبد ربّه در آیین دوستی از بزرگمهر روایت کرده است: «قِيلَ لِبُزْرَجْمَهْرٍ: مَنْ أَحَبُّ إِلَيْكَ: أَحْوَكُ أَمْ صَدِيقُكَ؟ فَقَالَ: مَا أَحَبُّ أَخِي إِلَّا إِذَا كَانَ لِي صَدِيقًا» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۲: ۳۰۰). به بزرگمهر گفته شد: چه کسی نزد تو دوست داشتنی‌تر است: برادرت یا دوستت؟ پس گفت برادرم را دوست نمی‌دارم مگر اینکه دوستم باشد.

بزرگمهر مرگ را نشانه نقص آدمی می‌داند و ابن عبد ربّه در این باره از وی نقل کرده: «قِيلَ لِبُزْرَجْمَهْرٍ: هَلْ تَعْلَمُ أَحَدًا لَا عَيْبَ فِيهِ؟ قَالَ: إِنَّ الَّذِي لَا عَيْبَ فِيهِ لَا يَمُوتُ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۲: ۳۲۶). این چنین ترجمه شده: «به بزرگمهر گفته شد: آیا کسی وجود دارد که عیب نداشته باشد؟ گفت: نه، کسی که عیب نداشته باشد شایسته است که نمیرد [نمی‌میرد]» (سبزیان پور، ۱۳۸۹: ۸۷).

همچنان‌که در عبارت گذشته اشاره شد، متأسفانه این سخن نیز در سده‌های بعد از فرهنگ ایرانی خود جدا شده است چنان‌که زمخشری (متوفی ۵۳۸هـ) در ربیع الأبرار به گونه ذیل به سقراط نسبت داده است: «قِيلَ لِسِقْرَاطٍ: هَلْ مِنْ إِنْسَانٍ لَا عَيْبَ فِيهِ؟ قَالَ: لَوْ كَانَ إِنْسَانٌ لَا عَيْبَ فِيهِ لَكَانَ لَا يَمُوتُ» (الزمخشري، ۱۹۹۲، ج ۲: ۳۱۹).

ابن عبد ربّه، از بزرگمهر درباره فضیلت ادب نقل کرده است: «مَا وَرَثَ الْأَبَاءُ الْأَبْنَاءَ شَيْئًا خَيْرًا مِنَ الْأَدَبِ، لِأَنَّ بِالْأَدَبِ يَكْسِبُونَ الْمَالَ، وَبِالْجَهْلِ يَتَلَفُّونَهُ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۲: ۴۱۲). پدران برای فرزندان‌شان چیزی بهتر از ادب به ارث نگذاشته‌اند، همانا به وسیله ادب مال و ثروت به دست می‌آید و به وسیله نادانی آن (مال) از بین می‌رود.

در جلد سوم، سخنی پندآموز درباره توانگری و ناتوانی از بزرگمهر نقل شده: «قِيلَ لِبُزْرَجْمَهْرٍ: أَيُّ وَقْتٍ فِيهِ الطَّعَامُ أَصْلَحُ؟ قَالَ: أَمَّا لِمَنْ قَدَّرَ فَإِذَا جَاعَ وَ لِمَنْ لَمْ يَقْدِرْ فَإِذَا وَجَدَ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۶: ۳۳۱). «به بزرگمهر گفته شد: چه وقت برای غذا مناسب‌تر است؟ گفت برای توانگر هر وقت گرسنه شود برای بی‌بضاعت هر وقت بیابد» (سبزیان پور، ۱۳۹۲: ۶۸).

۲. ۴. خسرو پرویز  
آخرین پادشاه بزرگی که دوره ساسانی به خود دید، خسرو پرویز، نوه انوشیروان، است. طبری در ستایش وی گفته است «از همه پادشاهان فارس در دلیری و تدبیر و دوراندیشی برتر بوده بنابر آنچه از وی روایت کرده‌اند در نیرو و شهامت و کامیابی و جهانگشایی و گرد آوردن خواسته و گنج و یاری و بخت و مساعدت روزگار به مرتبه‌ای رسید که هیچ پادشاهی نرسیده بود از اینرو او را پرویز خوانند که در زبان عربی بمعنی مظفر (پیروز) است» (طبری، بی‌تا: ۲۶۹)

از جمله سخنان نقل شده خسرو، در کتاب العقد الفرید، نصیحت وی به خزانه‌دارش است: «قال أبرويزُ لِصاحب بيت المال: إني لا أعذرُكَ في خيانةِ درهمٍ ولا أحمدُكَ على صيانةِ ألفِ ألفٍ: لأنك إنما تحقنُ بذك دمك و تُقيمُ أمانتَكَ، فإن خنت قليلاً خنت كثيراً. و اخترس من خصلتين: التقصان فيما تأخذُ، و الزيادة فيما تُعطي. و اعلم أني لم أجعلك على ذخائر المُلْك و عمارة المملِكة و القوة على العدو، إلا وأنت عندی آمنٌ من موضعه الذي هو فيه، و خواتمه التي هي عليه، فحَقَّقْ ظنِّي باختياري إياكَ أَحَقُّ ظَنِّكَ في رجائك إياي. ولا تتعوضُ بخير شرًّا، و لا برفعة ضعةً، و لا بسلامه ندامةً» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج ۱: ۲۶). خسرو پرویز به خزانه‌دارش گفت: من تو را در خیانت یک درهم نمی‌بخشم، و تو را بر پاسداری هزاران هزار نمی‌ستایم: تو با آن تنها از ریختن خونت جلوگیری می‌کنی و امانت را پاس می‌داری، اگر اندکی خیانت کنی بسیار خیانت کرده‌ای. از دو ویژگی پرهیز کن: نقص در آنچه می‌گیری و

فراوانی در آنچه می‌دهی. بدان من بر خزانه‌های حکومت و آبادانی سرزمین و قدرت بر دشمن تو را نگماردم مگر اینکه تو نزد من از جایگاه دشمن و عواقبی که بر آن مرتب است، در امانی از اینرو ظن و گمانم را با شایستگی خودت عملی کن تا گمان تو نیز در امید به من عملی شود و خوبی را با بدی و عزت را با پستی و سلامتی را با پشیمانی عوض نکن.

از دیگر نصیحت‌های خسرو پرویز به پسرش شیرویه، در اداره سپاهش است: «قال أبرويزُ لابنه شيرويه: لا تُوسِعَنَّ علي جُنْدَكَ سَعَةً يَسْتَعْنُونَ بها عنك، و لا تُضَيِّقَنَّ عليهم ضيقاً يَضِجُونَ به منه، و لكنْ أعطهم عطاءً قَصِداً، و امنَعهم منعاً جميلاً، و ائسِطْ لهم في الرجاءِ، و لا تَسْطِطْ لهم في العطاءِ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج: ۱، ۴۱). خسرو پرویز به پسرش، شیرویه گفت: بر سپاهیان آنچنان گشاده دست مباش که از تو بی‌نیاز گردند و بر آنان آنچنان سخت مگیر که از تو بیزار شوند و اما در بخشیدن به آنها میانه رو باش و از آنان منع کن معنی که زیبا باشد و بر آنان در امید گشاده دست باش و در بخشش گشاده دست مباش.

از نصیحت‌های خسرو پرویز به پسرش شیرویه در امور مملکت‌داری نیز روایت شده است: «کتب أبرويزُ إلى ابنه شيرويه من الحبس: اعلمْ أنْ كلمةً منك تَسْفِكُ دَمًا، و أخرى منك تَحْقِنُ دَمًا، و أنْ سَخَطَكَ سيفٌ مَسْلُولٌ علي مَنْ سَخَطت عليه، و أنْ رضاك بركةٌ مُسْتَفِيضةٌ علي مَنْ رَضيتَ عنه، و أنْ نفاذُ أمرِك مع ظُهورِ كلامِك. فاحترسْ في عَضْبِك مِنْ قولِك أنْ يُحْطَى، و مِنْ لوثِك أنْ يَتَغَيَّرَ، و مِنْ جَسَدِك أنْ يَخِفَّ؛ فأنَّ الملوكَ تُعاقِبُ حَزْماً و تَعْفُو حِلْماً. و اعلمْ أنْكَ تَجَلُّ عَنِ الغضبِ، و أنْ مُلْكُكَ يَصْغُرُ عَنِ رِضاك، فقدَرْتُ لِسَخَطِك مِنَ العقابِ، كما تُقدِّرُ لِرضاك مِنَ الثوابِ» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج: ۱، ۴۲). خسرو پرویز به پسرش شیرویه از زندان نوشت: سخنی از جانب تو باعث می‌شود خونی بریزد و سخنی دیگر باعث حفاظت از خونی می‌شود، خشم تو شمشیر بیرون کشیده‌ای است بر کسی که بر او خشمگین می‌شوی، خشنودی تو حوض لبریزی است برای کسی که از او رضایت داری و همانا دستور تو با آشکار شدن سخت اجرا می‌شود. پس مواظبت خشمت باش زمانی که سخن تو به خطا رود و از رنگت اگر تغییر کند و از جسمت اگر کاهش یابد؛ پس همانا پادشاه از روی تدبیر مجازات می‌کند و از روی بردباری می‌بخشد. بدان همانا تو به وسیله خشم عظمت می‌یابی و پادشاهی تو به وسیله رضایت خوار می‌گردد پس در خشمت از مجازات اندازه نگه دار، همانطور که در خشنودیت در پادشاه اندازه نگه می‌داری.

ابن عبد ربّه به نقل از کتاب تاج، سخنانی از خسرو پرویز در سفارش پسرش شیرویه نسبت به رعیتش آورده است: «فی کتاب التاج: أنْ أبرويزُ كتب لابنه شيرويه يوصيه بالرعيه: و ليكنْ مَنْ تَخْتاره لولايته امراً كان في ضعه فرغته، أو ذا شرف كان مهملاً فاصطنعته، و لا تجعله امراً أصبته بعقوبه فاتضع لها، و لا أحداً ممن يقع في قلبك إن إزاله سلطانك أحبُّ إليه مِنْ بُوته، و إياك أنْ تستعمله ضرعاً غيراً كثيراً إعجابته بنفسه، قليلاً تجربته في غيره؛ و لا كبيراً مُدبراً قد أخذ الدهر مِنْ عقله، كما أخذت السنُّ مِنْ جسمه» (۱۹۹۰، ج: ۱، ۴۳). در کتاب تاج آمده: خسرو پرویز به پسرش شیرویه نامه نوشت و او را نسبت به رعیتش سفارش کرد: باید کسی را که برای سرپرستی کاری انتخاب می‌کنی، در مقام پایین باشد و تو او را منزلت و جایگاه می‌بخشی، یا انسان شریفی باشد که گمنام مانده و تو او را به کار می‌گیری، او را به کاری مشغول نساز که او را به مجازات کنی و به واسطه آن خوار شود و کسی را انتخاب نکن که فکر می‌کنی از بین رفتن قدرت تو محبوب تر از ماندن آن است تو را برحذر می‌دارم از به کار گیری ترسو و نادان و خام و مغرور و پیری که روزگار از خردش کاسته همان‌گونه که جسم او تحلیل رفته است.

در جلد دوم سخنان حکیمانه‌ای میان خسرو پرویز و کاتبش، این‌گونه بیان شده: «قال أبرويزُ لكاتبه: اعلمْ أنْ دعائمِ المقالاتِ أربعٌ، إنْ التمس لها خامسةً لم تُوجد، و إنْ نقصتْ منها واحدهً لم تيم، و هي: سؤاُلك الشيء، و سؤاُلك عن الشيء، و أمرُك بالشيء، و إخبارُك عن الشيء. فإذا طلبتْ فأسجج، و إذا سألتْ فأوضح، و إذا أمرتْ فأحكّم، و إذا أخبرتْ فحقق، و اجمع الكثير مما تريد في القليل مما تقول.» (ابن عبد ربّه، ۱۹۹۰، ج: ۲، ۲۴۴). خسرو پرویز به کاتبش گفت: بدان ستون‌های گفتار چهار چیز است، اگر پنجمی جستجو شود یافت نمی‌گردد چیزی را طلب کردن و از چیزی پرسیدن و دستور به چیزی است و آگاه کردن از چیزی است هرگاه درخواستی داشتی، نرم و لطیف

سخن بگو و هرگاه خواستی سؤالی بپرسی سؤالت را واضح بیان کن و هرگاه دستور دادی، محکم و استوار حکم بده و هرگاه خبری می‌دهی دربارهٔ صحت آن تحقیق کن و منظور، سخنی با حروف کم و معانی بسیار است (کم گو و گزیده گو).

ابن عبد ربّه، در بخش دیگری از کتاب، جمله پایانی عبارت فوق را با شرح بیشتر ادامه داده است و این عبارات نقل شده در مذمت زیاده گوئی است: «قال أبرويزُ لِكاتبه: اجْمَع الكَثِيرَ ممَّا تُريدُ مِنَ المعنى، فى القليلِ ممَّا تَقُولُ. يَخْضُهُ على الإيجازِ و يَنْهَاهُ عن الإكثارِ فى كُتبه. أَلَا تَرَاهُمْ كَيْفَ طَعَنُوا على الإِسْهَابِ و الإِكثارِ حتى كان بعضُ الصحابهُ يَقول: أَعُوذُ باللهِ مِنَ الإِسْهَابِ! قيلَ له: و ما الإِسْهَابُ؟ قال: المُسَهَبُ الذى يَتَخَلَّلُ بلسانِهِ تَخَلَّلَ الباقِرُ» (۱۹۹۰، ج ۴: ۱۴۶). خسرو پرویز به کاتبش گفت: معانی بسیار را که مد نظر داری در عبارت اندک، جمع کن از آنچه را می‌خواهی جمع‌بندی کن. او را به خلاصه‌گویی تشویق می‌کند و از زیاده‌گویی در نوشتن نهی می‌کند. مگر نمی‌بینید که دانایان به یاوه‌گویی خرده گرفته‌اند.

### نتیجه‌گیری

نمود این دست حکمت‌ها در کتابی مانند *العقد الفريد* در سدهٔ چهارم، نشان از منطق نیرومندی دارد که به آن تکیه می‌زنند و با گذشت از قیده‌های جغرافیایی و تاریخی به فرهنگ‌های دیگر نیز منتقل می‌شوند و در پرتو تعالیم اسلامی نیز تایید و امضا شده‌اند. چنان که ابن عبد ربّه، نویسنده‌ای اندلسی در کرانهٔ جهان اسلام بود که هیچگاه به شرق سفر نکرد اما توانست از منابع موجود در آنجا حکمت‌های ایرانیان را فراهم آورد. بی‌گمان خردمندی و برتری فضل حکیمان ایران در دورهٔ پیش از اسلام، نشان از پیشینه تمدنی تأثیرگذار دارد که گواه کمال و خردورزی ایرانیان در دورهٔ ساسانی است.

### منابع

- آذری، علاء الدین. «پژوهشی دربارهٔ *وزرای دورهٔ ساسانی*» بررسی‌های تاریخی. شماره ۱. سال نهم. (۱۳۵۳). صص (۱۲۳-۱۵۶).
- ابن بلخی. *فارسانامه*. تصحیح و تحشیه: گای لیسترانج، رینولد آلن نیکلسون. چاپ اول. تهران: اساطیر. (۱۳۸۵).
- ابن حمدون، محمد بن حسن. *التذکره الحمدونیة*. تحقیق احسان عباس و بکر عباس. بیروت: دار صادر. (۱۹۹۶).
- ابن عبد ربّه، شهاب الدین. *العقد الفريد*. شرحه و ضبطه و رتب فهارسه، ابراهیم الایباری. قدّم له: عُمر عبدالسّلام تدمری. بیروت: دارالکتب العربی. (۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م).
- ابن قتیبه دینوری، ابی محمد عبد الله بن مسلم. *عیون الأخبار*. بیروت: دارالکتب العربی. (۱۳۴۳هـ - ۱۹۲۵م).
- ابن منقذ، اسامه. *لباب الأدب*. تحقیق احمد محمد شاکر. القاهره: مکتبه السنه. (۱۳۵۴هـ - ۱۹۳۵م).
- ابن نباته المصری، جمال‌الدین. *سرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون*. تحقیق ابو الفضل ابراهیم. دارالفکر العربی. [بی تا].
- بابکان، اردشیر. *عهد اردشیر*. برگرداننده به فارسی، محمدعلی امام شوشتری. تهران: انجمن آثار ملی. (۱۳۴۸).
- برهان، محمد بن حسین بن خلف تبریزی. *برهان قاطع*. باهتمام دکتر معین. چاپ دوم. تهران: کتابفروشی ابن سینا. (۱۳۳۲).
- ابو حیان توحیدی، علی بن محمد. *البصائر و الذخائر*. تحقیق و داد القاضی. بیروت: دارصادر. (۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۸).
- الثعالبی، أبو منصور عبد الملک بن محمد. *ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب*. تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم. بیروت: المکتبه العصریة. (۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۳م).
- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود. *الأخبار الطوال*. تحقیق: محمد عبد المنعم عامر. مراجعه: جمال الدین. قم: الشریف الرضی. (۱۳۷۳).
- ذری، زهرا. «*چهره ی بزرگمهر (برزویه) از وری تاریخ*». فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱، پاییز. (۱۳۸۸). صص (۷-۲۵).



- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. *محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلاغاء*. تحقیق عمر فاروق طباع. الطبعة الأولى. بیروت: دار ارقم بن أبی الارقم. (۱۴۲۰هـ-۱۹۹۹م).
- زمخشری، محمود بن عمر. *ربیع الأبرار و نصوص الأخبار*. تحقیق عبد الامیر مهنا. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. (۱۴۱۲هـ-۱۹۹۲م).
- سبزیان پور، وحید. «*نقبی به روشنائی: در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی*». نشریه ادبیات تطبیقی. دوره جدید، سال اول، شماره ۲، بهار. (۱۳۸۹الف). صص (۶۹-۹۶)
- \_\_\_\_\_ «*بازتاب عدالت ایرانیان قبل از اسلام در منابع عربی*». فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی). سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دیماه. (۱۳۸۹ب). صص (۱۲۷-۱۵۶)
- \_\_\_\_\_ «*بررسی دیدگاههای تربیتی ایرانیان باستان در قابوسنامه*». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی. سال پنجم، شماره هفدهم، بهار. (۱۳۹۲). صص (۵۱-۸۶).
- العاکوب، عیسی. *تأثیر پندپارسی بر ادب عربی*. ترجمه عبد الله شریفی خجسته. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. (۱۳۷۰).
- طبری، محمد بن جریر. *تاریخ الأمم و الملوک تاریخ الطبری*. أعتنى به أبو صهیب الکرمی. الأردن: بیت الأفكار الدولیه. (بی تا).
- القرطبی، محمد بن عبد البر النمري *بهجة المجالس و أنس المجالس و شحذ الأذهان و الهاجس*. تحقیق: محمد مرسى الخولی. بیروت: دار الکتب العلمیه. (۱۹۸۱).
- کریستینسن، آرتور. *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه غلامرضا رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب. (۱۳۶۸).
- نجمی، شمس الدین. مختاری، اشکان. «*شرحی بر انحطاط شهر استخر در بدو ورود اسلام به سرزمین ایران*» مجله مطالعات ایرانی. سال نهم، پاییز. (۱۳۸۹). صص (۳۰۷-۳۲۴).
- النوری، شهاب الدین. *نهاية الأرب فی فنون الأرب*. قاهره: مطبعة دار الکتب المصریه. (۱۳۴۲هـ-۱۹۲۳م).

